



نقدی بر مقاله «دکتر مصدق، از پس ابرهای تیره» و توضیح کیهان فرهنگی

## مصدق را باید از نو شناخت

به دنبال چاپ قسمت اول شرح حال، کارنامه و عملکرد دکتر محمد مصدق در ماهنامه کیهان فرهنگی (شماره ۱۴۸، آذر و دی ماه ۱۳۷۷) یکی از خوانندگان، آقای ابراهیم رضایی، جوابیه‌ای بر این مطلب نوشته‌اند. از آنجا که کیهان فرهنگی خود را متمدن و ملزم به چاپ نظریات منطقی خوانندگان و مخاطبین خود می‌داند، ابتدا جوابیه‌ای ارسالی آقای ابراهیم رضایی را درج کرده، سپس پاسخ و توضیحات خود را درباره آن از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

در شماره ۱۴۸ کیهان فرهنگی بخش اول مقاله‌ای درباره زندگی و فعالیتهای سیاسی دکتر مصدق به چاپ رسید که ذکر موارد ذیل را درباره آن لازم می‌دانم:

۱- نویسنده مقاله اعتقاد دارد مصدق مانند اکثر رجال روزگار قاجار که با کانونهای قدرت خارجی یا وابسته به بیگانه مرتبط بودند به عضویت جامع آدمیت درآمد.

مخالفتان مصدق در سال ۱۳۴۶ یعنی يك سال پس از درگذشت او متوجه عضویت او در جامع آدمیت شدند. آنها بلافاصله اعلام کردند، او در تمامی طول زندگی عامل انگلستان بوده است! از زمانی که اسماعیل رائین در کتاب فراماسونری خود مصدق را فراماسونر معرفی کرد عده‌ای از جمله حسین مکی خوشحالی خود را پنهان نکردند. مقاله‌نویس ادعا دارد بسیاری از صاحب‌نظران عضویت دکتر مصدق را در جامع آدمیت از اشتباهات عمده او قلمداد می‌کنند و آن را زمینه‌ساز اشتباهات دیگر وی می‌دانند؟ ای کاش مقاله‌نویس می‌نوشت این صاحب‌نظران غیر از آقای حسین مکی و حسین آیت چه کسان دیگری‌اند؟

۲- نویسنده عمداً عضویت مصدق در جامع آدمیت را که سال ۱۳۲۵ هجری قمری بود به سال ۱۳۲۰ تغییر می‌دهد (ص ۳)، اولاً باید توجه داشت که مصدق چند هفته‌ای پیش در جامع آدمیت نماند و بعداً به «جامع انسانیت» پیوست. جامع انسانیت يك سازمان انقلابی تندرو بود که علی‌اکبر دهخدا نیز از اعضای فعال آن بود. اما مصدق بزودی از جامع انسانیت نیز کناره‌گیری کرد. ثانیاً موضع فراماسونری در قبال انقلاب مشروطه ایران همان موضعی بود که يك قرن پیش انقلابیون فرانسه در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بودند. بسیاری از انقلابی‌های برجسته و تندرو

به فراماسونری وابستگی داشتند. مثلاً سید جمال‌الدین اسدآبادی هم یکی از فراماسونرهای پیشرو زمان خود بود. میزان نفوذ و جذابیت و ریشه‌دار بودن مجمع آدمیت در جذب اعضای جدید را باید از نامه قاطع و صریحی که رئیس آن به مظفرالدین شاه نوشت دریافت. میرزا عباسقلی خان خطاب به شاه قاجار می‌نویسد:

«حقوق ملت و ادای خدایست و تأخیر و تعطیل آن بیش از این جایز نیست... واجب است که اذعان صریح به حقوق قاطبه ملت بفرمائید و دستخط مختاریت عامه و تأسیس مجلس شورای ملی را صادر بفرمائید»<sup>(۱)</sup> فریدون آدمیت مورخ معروف در این زمینه می‌نویسد:

مجمع آدمیت سه هدف اصلی داشت: به کار بردن مهندسی اجتماعی برای دستیابی به توسعه ملی، کسب آزادی فردی به منظور شکوفایی عقل و اندیشه بشری، دست‌یابی به برابری در حقوق برای همگان بدون در نظر گرفتن اصل و نسب و مذهب به منظور حفظ شأن و منزلت همه شهروندان.<sup>(۲)</sup> در سوگندنامه پنهانی گروه آمده بود که «برابری» در حقوق و وظایف، تنها اساس واقعی روابط بشری است. تنها برابری می‌تواند وحدت منافع ملی را مستحکم و پایدار سازد. تنها برابری می‌تواند تعهدات و حقوق قانونی افراد را تضمین کند.

وعده امید به آزادی در مقابل تصمیمات مستبدانه بود که سبب پیوستن مصدق به مجمع آدمیت گردید.

در خلال سالهای قرن ۱۳ هـ. ق تنی چند از نمایندگان و سخنگویان اسلامی نیز در برابر حکومت ستم و استبداد قاجار تحت تأثیر و پیوند با «جامع آدمیت» ملکم خان قرار گرفته و واکنشهای آزادیگرایانه و روشنفکرانه‌ای از خود بروز دادند. سید جمال‌الدین اسدآبادی همکاری خود را با فراماسونری در مصر آغاز کرد.<sup>(۳)</sup> در حالی که فراماسونری ملکم خان به ظاهر سطحی بوده و با

مجمع فراماسونری اروپا ارتباط نداشته است، تعهد سید نسبت به فراماسونری جدی بود. سید جمال در سال ۱۸۸۴ م/ ۱۲۹۶ هجری رئیس کل مجمع فراماسونری «کوکب الشرق» در قاهره شد و در سال ۱۳۰۱ از مجمع فراماسونری پاریس درخواست عضویت کرد.<sup>(۴)</sup> فراماسونری یکی از عناصر شکل دهنده اندیشه سید جمال بوده است. از جمله علمایی که در ایران با جامع آدمیت ملکم خان پیوند داشته است، شیخ هادی نجم‌آبادی بود. بیشتر ایرانیان آزادیخواه و روشنگری که در راه آزادی سیاسی فعالیت می‌کردند از آشنایان شیخ هادی بودند که گاهگاهی به خانه او می‌رفتند او ب «جامع آدمیت» ملکم خان پیوند داشت.<sup>(۵)</sup> چون اندیشه‌های شیخ با دیگر مجتهدان رسمی شیعه تفاوت داشت از طرف آیه الله طباطبایی (سید صادق) مجتهد معروف تهران تکفیر گردید و به «بابی‌گری» متهم شد، در حالی که شیخ در کتابش صفحاتی را در رد بابی‌گری نوشته بود.

سید محمد طباطبایی نیز که در انقلاب مشروطه نقش اساسی داشت و فرزند سید صادق بود با فراماسونری پیوند داشته است. همین پیوند سبب آگاهی وی با اصول نوگرایی گردید. طباطبایی از شاه و صدراعظم او می‌خواهد که مجلسی بنیان دهند که امور مردم در آن رسیدگی شود.<sup>(۶)</sup>

بنابراین چنانچه عضویت یا همکاری با فراماسونری دلیل بر وابستگی باشد. قبیل از دکتر مصدق، شخصیت‌های برجسته‌ای مانند سید جمال‌الدین، شیخ هادی نجم‌آبادی و آیه الله سید محمد طباطبایی در وابستگی نسبت به مصدق تقدم دارند. اما باید در نظر داشت که همکاری یا پیوند این افراد و دکتر مصدق با فراماسونری و جامع آدمیت بیشتر بخاطر اهداف و شعارهای آزادیخواهانه‌ای بود که در این مجامع علیه استبداد و ناپرابری ابراز گردیده بود.

۳- مقاله‌نویس می‌گوید: در زمان تحصیل، او



معرفی می‌کند (ص ۴).

هنگامی که مشیرالدوله مصدق را به عنوان وزیر عدلیه در کابینه خود معرفی کرد او در سوئیس بود. مصدق از طریق هندوستان وارد شیراز شد. در همین زمان دایی او فرامانفرما از والیگری فارس کنار رفته بود. از طرف حکومت کسی برای فارس در نظر گرفته نشد. بزرگان فارس تصمیم گرفتند مصدق را به عنوان والی در شیراز نگاه دارند. آنها ضمن تماس با نخست‌وزیر رضایت او را جلب کردند. بزرگان فارس برای راضی کردن مصدق به قبول والیگری وعده دادند علاوه بر حقوق دولتی سالانه خود شصت و هشت هزار تومان به او پرداخت نمایند. مصدق این پیشنهاد جالب را رد کرد. خود مصدق در این باره گفته است:

آروزی که به شیراز وارد شدم اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می‌خواهید بفرستید فلانی هست باید بماند... آن جماعت نزد من آمدند گفتند ما ۱۱۶ هزار تومان می‌دهیم شما چرا می‌خواهید بروید تهران؟ اگر بروید تهران حقوق یکسال شما به اندازه یکماه این نمی‌شود. گفتم عجب اشتباهی کرده‌اید. شما می‌گویید که ما حاکمی می‌خواهیم که عدل و انصاف داشته باشد. این پولهایی که به من می‌دهید خودش سبب ناامنی می‌شود. من منظورم چیز دیگری است. اگر شما تعهد می‌کنید که نه از مردم چیزی بگیرید و به من هم چیزی ندهید من می‌مانم و قبول می‌کنم و اگر نه می‌روم. (۱۰)

مقاله‌نویس، گفته مصدق را در مورد تنگستانیها بدین صورت نوشته است:

... گفتم شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیراز منفور است. پس وقتی شما پلیس جنوب را مأمور سرکوب تنگستان بکنید بر منفوریت شما افزوده می‌گردد، ولی اگر من که والی هستم آنها را تنبیه کنم به وظیفه خود عمل کرده‌ام (ص ۴)

مصدق در گفتگوی خود با کنسول انگلیسی به او می‌گوید: از شنیدن حرفش که گفته است «ما حکم داده‌ایم تنگستانیها را تنبیه بکنید» گفت حالم بهم می‌خورد. او به کنسول گفت با وجود دولت مرکزی آنها حق ندارند خودسرانه در امور داخلی ایران مداخله نمایند. نویسنده عمدا کلمه «تنبیه» را سرکوب ذکر کرده است. دکتر سید جلال‌الدین مدنی در همین زمینه گفته مصدق را چنین آورده است: «تنگستانیها اگر شرارت می‌کنند من تصدیق می‌کنم اگر بعضی از آنها راهزنی می‌کنند من تصدیق دارم» (۱۱)

اگر این عبارت را با عبارت نویسنده مقاله مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که نویسنده عمدا می‌خواهد به خواننده بفهماند که مصدق عملا در سرکوب تنگستانیها دخالت داشته است.

۸- نویسنده مقاله، اشاره‌ای به مخالفت مصدق با کودتا ننموده است. در حالی که او نخستین شخصیت سیاسی ایران بود که با کودتای سید ضیا و رضاخان مخالفت کرد و آنرا نپذیرفت. او حتی اعلامیه رژیم کودتا را در فارس منتشر نکرد و به

دولتهای اروپا تصور نمایند. (۸)

۵- نویسنده مقاله سعی کرده است با بیان پذیرفتن مناصب دولتی و حضور در دولتها مصدق را در ذهن خواننده وابسته به دربار و بیگانه جلوه دهد. اما از خدمات و مبارزاتش علیه غارتگران داخلی و وابستگان خارجی چشم‌پوشی می‌نماید. مثلا نویسنده محترم فقط اطلاع می‌دهد که به وزارت مالیه می‌رود و عضو کمیسیون تطبیق حوالجات شده و در سال ۱۲۹۸ در کابینه وثوق‌الدوله به معاونت قوام‌السلطنه منصوب می‌گردد. (ص ۴).

مصدق با اصرار مادر خود و شخص قوام این پست را پذیرفت. دشوارترین درسی که مصدق در زمان معاونت وزارت مالیه آموخت تلاش وی در دزدگیری در وزارتخانه بود. او شبکه کلاهبرداری وزارتخانه را کشف کرد. مقامهای ارشد وزارتخانه جزء این شبکه بودند. او در کشف این شبکه انواع حربه‌ها و از جمله تکفیر را تحمل کرد اما از پیگرد بی‌رحمانه کلاهبرداری منصرف نشد و سرانجام بر سر این قضیه مقام خود را از دست داد. در زمان کابینه سپهسالار در سال ۱۲۹۵ مصدق از قبول عضویت در کمیسیون پنج نفری که قرار بود برای نظارت در امور مالیه ایران تشکیل شود خودداری ورزید. مصدق خود علت خودداری را بدین شرح نقل کرده است:

از طرف کاسمینسکی رئیس اداره تجارت روسیه به او برای ریاست کمیسیون که سه عضو آنرا دولت ایران و عضو چهارم را دولت روسیه و پنجمی را دولت انگلیس تعیین می‌کرد را با ماهی یکهزار تومان از طرف بانک استقراضی روسیه بپذیرد. گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند اکنون همین کار را انجام می‌دهم با این تفاوت که مجلس شورای ملی مرا به عضویت کمیسیون درآورده است و در هر ماه بیش از دوست تومان حقوق ندارم. (۹)

۶- مقاله‌نویس مصدق را که اوایل پاییز ۱۲۹۹ والی فارس بود به عنوان سرکوبگر قیام مردم تنگستان

در غرب چنان تحت تأثیر روش و منش زندگی غربی قرار گرفت که مصمم شد تا برای همیشه به تابعیت سوئیس درآید. مصدق گفته بود: اگر روزی بتوانم در ایران خدمت کنم، محل اقامت خود را سوئیس قرار خواهم داد. این گفته را زمانی بیان کرد، که متوجه شده بود با قرارداد ۱۹۱۹ کشورش را برای همیشه از دست می‌دهد. او اعتقاد داشت تا زمانی که امیدی هست باید بی‌رحمانه بجنگد. اما وقتی احساس می‌کرد همه چیز پایان یافته است دست به عقب‌نشینی می‌زد. مصدق در اعتراض و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در کشور سوئیس بیانیه‌هایی برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاد. مصدق در مجلس ششم هنگام معرفی کابینه مستوفی‌الممالک در شهریور ۱۳۰۵ با شرکت حسن وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در کابینه و وکالت او در مجلس به مخالفت برخاست و طی سخنان مشروح خود او را به عنوان يك عنصر خائن به ملت و نیز دست‌نشانده بیگانه معرفی کرد. (۷)

۴- نویسنده مقاله اصرار دارد کسانی را که در مدرسه علوم سیاسی تحصیل کرده‌اند، جاسوس و فراماسونر معرفی نماید.

مصدق در سال ۱۲۹۳ به دعوت دکتر ولی‌الله خان رئیس مدرسه علوم سیاسی به آنجا دعوت شد. در همین زمان او کتاب «دستور در محاکم حقوقی» را می‌نویسد. در مهر همان سال او رساله‌ای را با عنوان کاپیتولاسیون نوشته و برای روشن کردن اذهان مردم با هزینه شخصی آن را چاپ و بطور رایگان منتشر می‌سازد. وی در آخرین قسمت مقاله کاپیتولاسیون می‌نویسد:

... اسلام در خطر است و می‌بینیم روزیروز ضعیف‌تر می‌شود. اگر ما قواعد اسلام را محترم می‌داشتیم و به حقیقت میل قانونگذار رفتار می‌نمودیم حال دول اسلامی این طور نمی‌شد و دول مسیحی آنها را مطیع خود نمی‌نمودند. در اسلام پافشاری قوانینی که مخالف قوانین اسلام‌اند حرام است... به ملاحظه اینکه ما در اروپا تحصیل کرده‌ایم شاید این حرفهای ما را در جهت منافع

تلگرافهای سید ضیاءالدین جوابی نداد.

۹- در مقاله نوشته شده که مصدق به عنوان وزیر مالیه دولت قوام فعالیت کرد. اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به شرط مصدق برای پذیرش پست وزارت نمی‌نماید. مصدق قبول این پیشنهاد را موقوف به برکناری آرمیتاژ اسمیت از پست مشاور مالی خزانه دولت ایران نمود.<sup>(۱۲)</sup>

مصدق در همین زمان از مجلس تقاضای اختیارات ویژه‌ای کرد که مدت سه ماه دست او را در اصلاحات اداری و مالی آزاد گذارد. همین که اقدامات مصدق شروع شد و مستمری‌ها و مزایای هزار فامیل را قطع کرد یا کاهش داد، شاه و دربار و اکثریت نمایندگان مجلس همگی علیه او برخاستند. بسیاری از سرشناسان و خویشان که از اصلاحات مالی او زیان دیده بودند با او قطع رابطه کرده و همین امر باعث استعفای قوام گردید.

زمانی که مشیرالدوله پیشنهاد وزارت خارجه را به او نمود گفت، اگر برای وزارت مالیه مناسب نبوده است برای وزارت خارجه نیز مناسب نمی‌باشد.<sup>(۱۳)</sup> همین سرخوردگی از نامردیها و نامردی‌ها باعث

می‌شد تا او تصمیم بگیرد از دنیای سیاست کناره‌گیری نماید زیرا مصدق هر وقت احساس تنهایی و سرخوردگی می‌کرد به آسانی عقب‌نشینی می‌نمود. او هیچوقت اصول را فدای سیاست‌بازی و مصلحت نکرد. نویسنده مقاله بدون توجه به این مسائل ادعا می‌کند مصدق قصد رفتن به خارج را داشته است اما هیچوقت به علل این تصمیم‌گیریها اشاره‌ای نمی‌کند.

۱۰- مقاله نویسنده کوشیده است مصدق را در زمانی که والی آذربایجان بود به عنوان سرکوبگر ابوالقاسم لاهوتی معرفی نماید. نویسنده تنها به آن قسمتی از گفته‌های رضاخان استناد می‌کند که به مصدق قول داده بود تا نیروهای نظامی فرمانبر والی باشند. نویسنده رضایت سر پرسی لرن وزیر مختار انگلستان را از مصدق دلیل وابسته بودن او به انگلستان می‌داند. نویسنده توضیحی نمی‌دهد که جریان آذربایجان چگونه منتفی شد و نقش مصدق در آن را نشان نمی‌دهد و ضمن کلی‌گویی مصدق را سرکوبگر تبریز می‌شمارد.

این درست بود که مصدق نماینده قانونی حکومت در تبریز بود اما وی هیچگونه قدرتی نداشت نه پولی در اختیار او بود و نه سرباز و سلاحی. مصدق تنها به این دلخوش بود که رؤسای ادارات و سازمانهای دولتی از او حرف‌شنوی دارند و او را بر خود مقدم می‌دانند. ولی در آن روزهای تیره و تاریک مصدق به این نیز نمی‌توانست دلخوش باشد، زیرا بر طبق دستور تلگراف سردار سپه، امیر لشکر آذربایجان، امان‌الله میرزا جهانبانی، می‌بایست گزارشهای خود را مستقیماً به وزیر جنگ بدهد و صرفاً از دستورهای او اطاعت کند. مصدق از یکطرف به حکم قانون وظیفه خود را مسئول همه‌اموری می‌دانست که در منطقه می‌گذشت در حالی که قدرت امر و نهي با فرمانده نظامی منطقه بود. تنها راهی که برای دکتر مصدق وجود داشت استعفا بود. سرانجام در نیمه‌ماه تیر ۱۳۰۱ با پذیرفتن استعفای او از والی‌گری

آذربایجان کناره‌گیری کرد.<sup>(۱۴)</sup>

۱۱- نویسنده مقاله گزارش می‌دهد مصدق از ۲۵ خرداد تا پایان مهر ۱۳۰۲ وزیر مشیرالدوله بوده است. و به هیچکدام از اقدامات مصدق در این فاصله اشاره‌ای نمی‌کند. در حالی که وی در همین دوره به ادعای اتباع انگلیسی به داشتن حقوق انحصاری در دریاچه اورمیه خاتمه می‌دهد و مانع دستیابی آنها به برخی از جزایر خلیج فارس مانند ابوموسی و شیخ شعیب می‌گردد. در همین زمان مصدق اعلام کرد که اتباع شوروی در صورت ارتکاب جرایم بایستی در محاکم ایران محاکمه شوند موجب ناراحتی و کدورت سفیر شوروی در ایران می‌گردد. مصدق در این زمان سعی نمود با موافقت مجلس به تدوین لایحه کیفری جدید بپردازد. در همین رابطه با يك نفر از مجتهدین بنام حاج آقا جمال اصفهانی تماس گرفت آقا جمال با



رتال جامع علوم انسانی

فکر مصدق مخالفت کرد ولو اینکه قانون مزبور فقط در مورد اتباع خارجی اعمال گردد. او معتقد بود که قضیه فقط به خارجیان محدود نمی‌ماند و به تدریج ایرانیان نیز تابع آن می‌شوند. وقتی مصدق توضیح داد که فقدان يك چنان قانونی به منزله استقرار مجدد حقوق برون‌مرزی قدرتهای اروپایی می‌شود، مجتهد نامبرده با خونسردی گفت «به جهنم». مصدق صلاح را در آن دید از تماس با دیگر مجتهدان صرف‌نظر نماید.<sup>(۱۵)</sup>

۱۲- نویسنده زمان نخست‌وزیری رضاخان را سال ۱۳۰۳ نوشته در حالیکه ششم آبان سال ۱۳۰۲ درست است. همچنین نوشته است که رضاخان مسئولیت وزارت عدلیه را به مصدق سپرد (ص ۵) در حالیکه مصدق دعوت رضاخان را رد

کرده بود زیرا می‌دانست که عمر همکاری با رضاخان بسیار کوتاه خواهد بود.

۱۳- زمانی که رضاخان به حالت قهر به بومهن رفت، مقاله‌نویس نوشته است که سفارت انگلستان دست به کار می‌شود و مدارک موجود هم حکایت از این دارد که دکتر مصدق یکی از کارگردانان این ماجرا و یکی از نمایندگان بود که به قصد استمالت از رضاخان به بومهن رفت و او را به تهران بازگرداند (ص ۵). بدنبال قدرت گرفتن گسترده رضاخان و اعمال سرکوبگرانه او، انتقاداتی از وی در مجلس و مطبوعات انجام می‌گیرد. رضاخان برای آنکه مجلس را زیر فشار قرار دهد به حالت قهر به بومهن می‌رود. در این زمان امرای ارتش به دستور او تلگرامهای متعددی به تهران مخابره می‌کنند که اگر حضرت اشرف به تهران برگردانده نشود ما امنیت این مناطق بلاخیز را به وکلای مجلس واگذار خواهیم کرد. این تهدیدات نه تنها باعث خشم مردم نسبت به مجلس می‌شود بلکه افرادی روشن‌بین مانند مصدق هم مشتبه می‌شوند. این که افرادی مانند مصدق حاضر می‌شود همراه یازده نماینده دیگر برای برگرداندن رضاخان به بومهن بروند دلیلش دغل‌کاریهای رضاخان بود.

همین دغل‌کاریهای رضاخان باعث شد افراد صادق و مردمی هم فریب او را بخورند. کما اینکه علمای نجف فریب او را خورده و برای او شمشیر کمر بند حضرت ابوالفضل را فرستادند.

در این مورد ملك الشعرای بهار می‌نویسد:

جلسه خصوصی در شب سه شنبه در مجلس تشکیل گردید. نطقهایی بدون نظم و ترتیب ایراد گردید. عاقبت مجلس جرأت نکرد ... يك نفر غیر از سردار سپه و معرفی به شاه اتخاذ نماید. جرأت نکرد! حق هم داشت، زیرا رجال بزرگ و اعیان نامداری که بایستی نامزد ریاست وزرا شوند موجود نبودند! ... کسی حاضر نبود برای خود در دسر بزرگی فراهم کند ... مدرس نیز داوطلب نبود ... براستی موقع دشوار و حالت بغرنجی پیش آمده بود ... اتفاقاً عمل تحریک‌کننده وزارت جنگیان و

حرکاتی که در ایالات و ولایات توسط امرای لشکر صورت می‌گرفت و مردمی به تلگرافخانه‌ها آمده علت کناره‌جویی رئیس محبوب دولت را از مجلس جویا می‌شدند نیز دوام داشت! آری او بعد از کناره‌گیری، به تمام ایالات و ولایات نیز تلگراف مخابره کرده، علت کناره‌جویی خود را به ملت خبر داده بود ... بالاخره در پایان نطقها با اکثریت متجاوز از ۹۰ نفر، مجلس اعتماد خود را به آقای سردار سپه اظهار نمود ... عاقبت قرار شد دوازده نفر از وکلا انتخاب شده، فردا با سردار سپه ملاقات نمایند.<sup>(۱۶)</sup>

بنابراین در چنین شرایطی بازگرداندن رضاخان به کمک نمایندگان نمایی است از گرایش مثبت جامعه به رضاخان و اعتماد جامعه به او. اگر چنانچه رضاخان يك رجل سیاسی بود قطعاً چنین کاری را نمی‌کرد و به بومهن نمی‌رفت. قهر رضاخان نمایش این است که مردم به نفع او اقدام خواهند کرد.<sup>(۱۷)</sup>

۱۴- مقاله نویسی نطق مصدق را در خلع قاجار در نهم آبانماه ۱۳۰۴ و انتقال سلطنت به رضاشاه را ظاهرسازی دانسته و مصدق را آدمی متظاهر معرفی کرده است. وی تأکید نموده است که مصدق از هواداران پر و پا قرص رضاشاخان بود و فرقی با روشنفکران دیگر نداشته است. (ص ۵)

نویسنده محترم باید بداند رضاشاخان آدم جاه طلبی بود. پست نخست وزیری نیز این جاه طلبی او را ارضا نمی کرد. او قصد داشت به عنوان رئیس جمهور در رأس کشور قرار بگیرد. وقتی بعضی از روحانیون به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را بر هم نزنند (دیدار او با علمای قم) تصمیم گرفت خاندان قاجار را براندازد.

او قبل از طرح لایحه خلع قاجار، برنامه خود را با سر پرسی لرن وزیر مختار انگلیس در میان گذارده بود تا حمایت آنها را بدست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا به او چراغ سبز نشان داده بود. (۱۸)

بدینال آن رضاشاخان سعی نمود تا با سیاست تهدید و تحییب پشتیبانی اکثریتی از نمایندگان مجلس را بدست آورد که رأی آنها برای بدست آوردن تاج و تخت برایش ضروری بود.

در روز نهم آبان مصدق بخوبی می دانست که دو شب قبل مأموران مخفی رضاشاخان به قصد ترور ملک الشعراء بهار دست به اقدام زده بودند، اما آنها به اشتباه يك روزنامه نگار قزوینی را ترور کردند. شب قبل نیز نمایندگان متزلزل را یکی یکی به خانه داور برده و با تهدید و تطمیع آنان را به همکاری فرا خوانده بودند. دز هنگام ورود به مجلس میرنج آقا (سپهبد احمدی) را در جلو درب دیده بود که به نمایندگان عواقب عدم همکاری شان را گوشزد می کرد.

در آن شرایط جرأت و جسارت می خواست تا کسی با رضاشاخان به مخالفت برخیزد. اما مصدق در مجلس و در نطق خود با صدای بلند فریاد زد:

بنده اگر معرم را ببرند و تکه تکه کنند زیر بار این حرفها نمی روم. او با جرأت و شهامت به ماده واحده رأی نداد. (۱۹)

سرانجام ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ نفر حاضر در جلسه و با وجود مخالفت مصدق و سه نفر دیگر (مدرس، تقی زاده، دولت آبادی) به تصویب رسید.

نویسنده مقاله باید بداند، مصدق و سه نفر دیگر که رأی ندادند و هشت نفری که از جلسه خارج شدند چه رأی می دادند و چه به مخالفت برمی خاستند رضاشاخان، شاه می شد. مصدق نه تنها ظاهرسازی نکرد بلکه با لایحه بشدت مخالفت کرد و گفت چنین اقدامی مغایر با قانون اساسی است و به استقرار دیکتاتوری منجر خواهد شد.

۱۵- مقاله نویسی ادعا دارد که پس از کودتای ۱۲۹۹، مصدق تمام توان و استعدادش را در خدمت تحکیم و شکل گیری دیکتاتوری رضاشاخان گذاشته بود پس از به سلطنت رسیدن، با بی مهری و کم اعتنائی شدید مواجه شد (ص ۶). اگر به

تلگرافهایی که از طرف علمای نجف بعنوان تبریک بخاطر جلوس رضاشاه به سلطنت دقت گردد متوجه خواهیم شد چه کسانی در مشروعیت بخشیدن به دیکتاتور سرعت بخشیدند. و خواهان پیوستن حکومت پهلوی به ظهور امام زمان شدند.

حضور مبارک اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران خلدالله ملکه و سلطانه تبریک سلطنت تقدیم امید است بظهور ولی عصر متصل شود. (جواد صاحب جواهر)

حضور مبارک پادشاه اسلام پناه پهلوی ایدالله نصر دوام این دولت فوق شوکت را برای تشیید ملت و حفظ استقلال مملکت بسط معدلت و موجبات ترفیه حال رعیت مسئلت و جلوس میمنت مانوس را تهللیت تقدیم می کنم. (ابوالحسن موسوی)

همچنین حضرات حجج اسلام آقایان بجرالعلوم، ضیاءالدین عراقی، داعی محسن



علاء، داعی مهدی خراسانی، تلگرامهای مشابهی ارسال که در جلد چهارم کتاب تاریخ بیست ساله حسین مکی آمده است: (۲۰) نویسنده محترم باید توضیح دهند این روشنفکران یا مصدق بودند که قدرت رضاشاخان را تأیید و تثبیت کردند یا کسان دیگر؟ (غیر از آیه الله مدرس) رضاشاخان درصدد امحاء کدام دسته برآمد؟

۱۶- نویسنده نوشته است، مصدق تا دوره ششم به عنوان نماینده مردم در صحنه حضور داشته است و از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۹ در انزوای اجباری بسر برد. اما علت این انزوای اجباری را بیان نمی کند. مصدق تا منجلس دوره ششم بصورت نماینده منفرد باقی ماند و به مراتب بهتر از مدرس ثبات و پایداری

از خود نشان داد. او از ادای سوگند وفاداری به شاه و قانون اساسی خودداری کرد و با سرسختی که خاص خود او بود تا آخر سوگند نخورد. عجیب است که دفاع منظم و پیگیر مصدق از آزادیهای اساسی در مجلس حیرت نویسنده را برنمی انگیزد.

اما صحبتهای او را در مورد رضاشاخان مورد انتقاد و ایراد قرار می دهد. نویسنده مقاله از اول تا آخر مقاله می کوشد با ارائه مواردی که انگلیسیها با عناصر وابسته به آنها از او حمایت یا جانبداری کردند، این نکته را به خواننده القا نماید که مصدق وابسته و مورد حمایت بیگانه بود، مصدق از بیان حقایق هیچوقت هراس به دل راه نداد. در همین مجلس شش بود که او با جسارت خاص خود و در میان سر و صدای چند تن از نمایندگان، دوازده تلگراف و یادداشتهای رمزار را که حاکی از دخالت مقامات نظامی و کشوری بود را فاش ساخت. (۲۱) در همین دوره مجلس او با وکالت وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و شرکتش در کابینه مستوفی الممالک به مخالفت برخاست و او را به عنوان يك عنصر خائن به ملت و نیز دست نشانده بیگانه معرفی کرد و حتی خواستار مجازات او می شود. در اوایل سلطنت، رضاشاه به سرتیپ شیبانی گفت اگر دکتر مصدق را بخواهیم می آید یا نه؟ مصدق در پاسخ درخواست رضاشاه گفت: اگر روزهای دوشنبه وکلا به حضور شاه می روند ولی من نمی روم از این جهت است که نماینده ملت و به اصفای فرمایشات شاه احتیاج ندارم. (۲۲)

در جلسه نهم اردیبهشت ۱۳۰۶ در نطق قبل از دستور گفت ... این مسافرتهایی که اعلیحضرت می فرمایند، این طاق نصرتها، اسباب خرج مردم می شود و مأموران نظامی اسباب اذیت مردم را فراهم می آورند. در حقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی شود. (۲۳)

در مجلس ششم با لایحه ساختمان زندان و تعمیر قصرهای سلطنتی به مخالفت برخاست، و با شجاعت گفت: شخص پادشاه اگر بخواهد قصرهایش را تعمیر کند، خودش از عهده تعمیرات قصورش برمی آید مخارج آن برعهده ملت نیست.

او در همین دوره از مجلس با لایحه راه آهن از شمال به جنوب به مخالفت برخاست. او به پروژه راه آهن که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می ساخت سوءظن داشت و معتقد بود که این راه آهن دسترسی انگلستان را به شوروی آسانتر می سازد. او پیشنهاد کرد به جای این راه آهن، راه آهن غرب به شرق احداث گردد تا خط آهن ترکیه در شمال غربی را به راه آهن هندوستان در شرق ایران متصل سازد. هنگامیکه دولت مقرر کرد همه مردان ایرانی به جای کلاه یا سرپند، کلاه پهلوی بر سر بگذارند مصدق هشت ماه از خانه بیرون نیامد. او از محدود مردانی بود که با کشف حجاب شاه به مخالفت برخاست، مصدق مخالف تجدد و تغییر نبود، بلکه حکومت قانون و حکومت مبتنی بر رضایت مردم را بزرگتر ین و مطلوبترین رهاورد انقلاب مشروطه می دانست.

او از جوامع اروپایی و ایرانی درکی عقلایی و واقع بینانه داشت. اعتقاد راسخ او به آزادی و حقوق و دموکراسی بود و برای این پدیده ها نسبت به توسعه اقتصادی اولویت قائل بود.

با وجود اینکه مصدق و مدرس در انتخابات مجلس هفتم نامزد شده بودند. ولی با مداخله علنی

دولت، در انتخابات هیچکدام از مخالفان رژیم به مجلس راه نیافتند.

مصدق ۴۵ ساله بود که از مشغله سیاسی کناره گرفت. چون می دانست در آن شرایط کاری از دستش ساخته نیست.

بنابراین مصدق از کودتا تا مجلس هفتم نه تنها در تشییت دیکتاتوری رضاخان برنیامد بلکه هر جا احساس خطر کرد دست به افشگری زد.

اما سرانجام دیکتاتور او را به انزوای اجباری و تبعید و زندان وادار نمود و مردم و کشور را از خدماتش در این دوره بیست ساله محروم ساخت. نویسنده محترم به هیچکدام از مواضع وی در مجلس ششم و علت انزوای او اشاره نمی کند و از کنار آن به آسانی رد می شود.

۱۷- مقاله نویسی دهه ۱۳۲۰ را برای دکتر مصدق دهه رشد و شکوفایی می داند. سالهای تبعید نه تنها خاطره مصدق را از اذهان مردم زایل نکرد بلکه بر اعتبار او نیز افزوده شد.

او پس از ۱۶ سال برکناری از سیاست در ۲۰ شهریور آزاد گردید. هنگامیکه متوجه حمایت شدید مردم از خود شد، از تهران نامزد انتخابات مجلس چهاردهم گردید. وی نه تنها به نمایندگی برگزیده شد بلکه میزان آرای او از هر یک از یازده نماینده دیگر تهران بیشتر بود و بدین ترتیب وی نماینده اول تهران شد.

مقاله نویسی نه تنها از اظهار این موضوع خودداری می کند بلکه می نویسد: اکثر رجال آزادیخواه و مبارز ایران بازداشت و به زندان اراک فرستاده می شوند. اما نویسنده محترم نام این رجال آزادیخواه و مبارز را نمی برد و نمی نویسد مبارزات این رجال در مدت دیکتاتوری رضاخان چه بود و کجا مبارزه کردند؟

۱۸- مقاله نویسی افشای کودتای انگلیسی توسط مصدق را در مجلس تا سطح کینه شخصی پایین می آورد. کوشش مصدق در مجلس ۱۴ در رد اعتبار نامه سید ضیاءالدین آن هم در مجلسی که انتخاب شمار قابل توجهی از نمایندگان آن مانند خود سید ضیاء انجام گرفته بود به نتیجه نرسید.

هدف وی از همان آغاز فعالیت سیاسی تازه اش افشای سرچشمه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پیامدهای ناگوار آن بود که با تباری انگلیسیها انجام گرفت. اگر این اتهام با رد اعتبار نامه سید ضیاء در

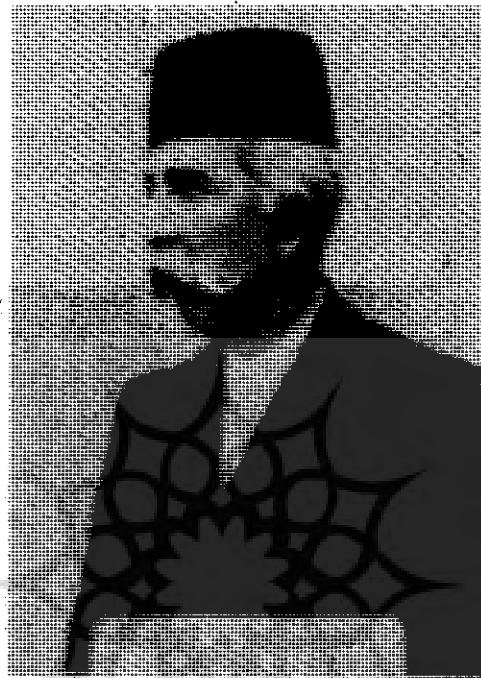
مجلس تأیید می شد مشروعیت سلطنت پهلوی متزلزل می شد. نویسنده محترم این حرکت مصدق را در افشای ماهیت سلطنت پهلوی و افشای کودتای انگلیسی توسط مصدق را کینه شخصی می داند؟

یکی دیگر از اقدامات مصدق در مجلس دوره ۱۴ مخالفت او با حضور مستشاران خارجی بود.

وی حضور آنها را در ایران منافی با حاکمیت ملی می دانست. او در مجلس با اختیارات میلسپو به شدت مخالفت کرد. مصدق در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۲۳ در حالیکه هنوز متفقین در ایران حضور داشتند در جواب سید ضیاء که از حضور مستشاران خارجی دفاع کرد گفت:

بنده با میلسپو در عصر پهلوی هم مخالف بودم، در وقتی که پهلوی در این مملکت همه مردم را غارت کرد، وقتی که پهلوی تمام آن بلیات را بر سر این مردم آورد. همان پهلوی که خودش در منزل من با حضور تقی زاده، مخبرالسلطنه و علا اقرار کرد که مرا انگلیسیها آوردند و شما در این مجلس گفتید که پهلوی را من آوردم. (۲۴)

مقاله نویسی این اقدام مصدق یعنی اخراج میلسپو از ایران را در جهت حفظ منافع انگلیس توسط مصدق می داند. (ص ۸)



مسئله مهم دیگری که مصدق در مجلس چهاردهم پیگیری کرد، مبارزه با فساد مالی دولتمردان و کارکنان دولت بود. در سال ۱۳۲۳ که مقامات قضائی تحقیقاتی را پیرامون ادعای سوء استفاده های مالی و تقلبات انتخاباتی توسط علی سهیلی و وزیر خوار و بار او سید محمد تدین آغاز کردند و نهایتاً دادگاه به بی پایه بودن اتهام آنها رأی داد، مصدق از مجلس خواست تا پرونده تدین به مدت ۱۵ روز در اختیار او گذاشته شود، تا پیرامون موضوع به تحقیق بپردازد. چون اکثریت مجلس با پیشنهاد وی مخالفت کردند، او با خشم و هیجان از جای خود بلند شد و در حین خروج از مجلس گفت:

اینجا مجلس نیست، اینجا دزدگاه است. (۲۵)  
دو روز بعد گروه کثیری از دانشجویان دانشگاه تهران به منزل مصدق رفته و او را سردست بلند کرده و به مجلس بردند.

۱۹- مقاله نویسی سیاست موازنه منفی از جانب مصدق را غیر وطن پرستانه قلمداد نموده. وی ارائه دهنده لایحه را به نداشتن صداقت متهم می نماید. او ادعا می کند که هدف مصدق از ارائه سیاست

موازنه منفی حفظ منافع انگلیس در ایران بود (ص ۸).

توده ایها با لایحه موازنه منفی مصدق چه در داخل مجلس و چه در خارج از مجلس به مخالفت پرداختند و مصدق را به دورویی و دوپهلوی بازی کردن متهم کردند. (۲۶)

۲۰- نویسنده مقاله خودداری مصدق از امضای پیشنهاد غلامحسین رحیمیان (نماینده منفرد) که طی آن خواهان الغای امتیازات جنوب و قرارداد ۱۳۱۲ بود را دلیلی بر ادعای خود می داند که مصدق طرفدار انگلیس بوده است. (ص ۸).

لازم به یادآوری است که آقای رحیمیان سی و پنج سال بعد در مجله امید ایران شماره ۱۱، ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ جواب مقاله نویسی را داده است. رحیمیان گفته است:

زمانی که از مصدق درخواست کردم اولین کسی باشد که این طرح را امضا می نماید، ایشان در پاسخ گفتند، بیایید به منزل من در این باره صحبت کنیم. من به منزل ایشان رفتم، مرحوم دکتر در کمال ملاحظت فرمود شما یک فداکاری بزرگی کرده اید که این طرح را به خاطر ملت ایران تهیه کرده اید، اما یک فداکاری بزرگتر شما این است که این طرح را رسماً در مجلس مطرح نکنید، زیرا هنوز زمینه حاضر نیست. به اضافه به نمایندگانی که در این مجلس فعلی اکثریت دارند نمی شود اطمینان کرد. بنابراین ممکن است این طرح رد بشود... آنوقت گزک به دست انگلیسیها می افتد و خواهند گفت این مجلس لغو شدن آن را رد کرده است. (۲۷)

۲۱- مقاله نویسی می گوید: پس از ترور رزم آرا توسط خلیل طهماسبی، فدائیان اسلام خواهان اسلامی شدن امور می شوند. دکتر مصدق قبل از اینکه به زمامداری برسد به گروههای اسلامی از جمله فدائیان اسلام روی خوش نشان می داد، اما پس از رسیدن به قدرت دستور بازداشت نواب را صادر کرد. نواب طی بیانیه هایی خواستار اداره کشور توسط پیشوای مسلمین شده بود و این نکته برای مصدق غیر قابل تحمل بود (ص ۱۱). باید توجه داشت که هدف مصدق ایجاد حکومت اسلامی نبود، در نظر مصدق ملی کردن صنعت نفت در ایران نه تنها تحقق آرزوهای ملی ایرانیان بود بلکه تجدید حیات ملت ایران و تهذیب اخلاقی آن بشمار می رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً به عنوان دولتی در درون دولت تلقی می شد که بر استثمارگری و بی عدالتی استوار بود و درآمدی بیشتر از عایدات دولت ایران داشت. به نظر مصدق شرکت نفت به مدت پنجاه سال ابزار پنهان و موزیانه دخالت انگلیس در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط اخلاقی سیاستمداران ایرانی، فساد و وابستگی حکومتها و تهیدستی مردم شده بود. اگرچه او به اهمیت درآمد نفت برای رفاه و پیشرفت اقتصادی کشور معترف بود ولی ضمناً اعتقاد داشت که در صورت لزوم بهتر است ایران فقیر و مستقل باشد تا اینکه بقای شرکت نفت انگلیس و ایران را تحمل کند و تحت سلطه انگلیس

باقی بماند. هدف مصدق بیرون راندن استعمار و استقلال مملکت بود. او هیچوقت ادعا نداشت که قصد تشکیل حکومت اسلامی را دارد.

مصدق یکبار در مجلس گفت: اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته‌ای بر گردن ما بگذارند و ما را به هر سویی که می‌خواهند بکشند مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد. (۲۸)

فدائیان اسلام نیز در ابتدا از نهضت ملی و سیاست ملی شدن نفت جانبداری کردند، اما همین که مصدق به نخست‌وزیری برگزیده شد، از نهضت بریده و با کاشانی نیز قطع رابطه کردند.

اختلافات آنها چه با مصدق و چه با کاشانی بر سر مسائل عقیدتی و نظری بود. آنها خواهان انقلابی اسلامی بودند. در حالیکه نه مصدق و نه کاشانی وعده آنرا نداده بودند و آمیدی هم بدان نداشتند.

پاسخ کاشانی در مورد درخواستهای مربوط به استقرار حکومت اسلامی حاکی بر همین امر است. او گفت: «این روزها نامه‌های امضا شده‌ای به دست من می‌رسد که نویسندگان آنها از من پرسیده‌اند، چرا ما فروش مشروبات الکلی را ممنوع

نمی‌سازیم، چرا زنان را از ادارات دولتی اخراج نمی‌کنید؟ چرا دستور نمی‌دهید، خانها چادر بسر کنند، اینها یا نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا نمی‌فهمند. (۲۹) آیه‌الله کاشانی به رهبران

فدائیان اسلام گفت که «موضوع نفت» باید بر سایر مسایل تقدم داشته باشد و به مردم اعلام کرد که تا وقتی جبهه ملی این مبارزه مقدس و ملی علیه انگلیس را ادامه دهد کاملاً مصدق را حمایت خواهد کرد. (۳۰) اما رهبر فدائیان نیز اعلام کرده

بود؛ با سیاستهای کاشانی و دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی مخالفند. نواب پس از دیداری که با آیه‌الله داشت گفت: در دیدار با کاشانی این

نکته را برایش روشن ساختیم که وظیفه ما تلاش در راه تحمیل قوانین اسلامی است، اما کاشانی بهانه‌آورد و حرفها و نظرات من تأثیری بر او بجا نگذاشت... بعد به او گفتیم؛ گرایشهای شما

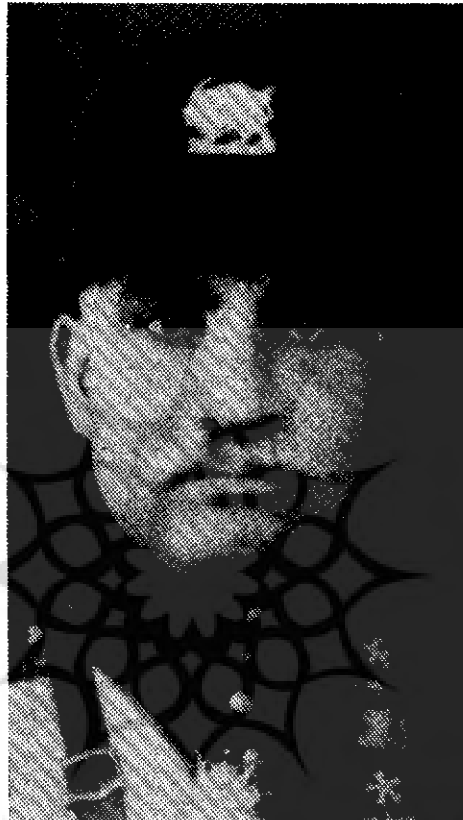
مذهبی نیستند، شیوه زندگی شما به زندگی یک فرد مذهبی نمی‌ماند... برای ما شکی باقی نمانده است که برادران عزیز ما در زندان به دستور دکتر مصدق و کاشانی و جبهه ملی در زندان مانده‌اند. (۳۱)

مجاهدین اسلام برهبری شمس قنات‌آبادی، خواهان تقویت موضع کاشانی و در اعلامیه‌های عمومی زیادی که به نام بازار منتشر می‌کرد خواستار اجرای شریعت، لغو قوانین غیر دینی رضاشاه، رعایت حجاب، حفظ صنایع ملی و اتحاد

مسلمانان در برابر غرب بودند. اما برنامه‌های فدائیان اسلام از کلیاتی درباره پرهیزگاری و مستحبات شرعی فراتر می‌رفت و خواسته‌های ویژه‌ای همچون: منع الکل، سیگار، تریاک، فیلم و قماربازی، قطع دست جنایتکاران و اعدام متجاوزین اصلاح‌ناپذیر، ممنوعیت همه نوع لباس خارجی، مجازات رشوه دهنده و

رشوه‌گیرنده، تنبیه روحانیونی که از موقعیتهای مذهبی خود سوء استفاده می‌کردند، حذف

رشته‌های غیر اسلامی مانند موسیقی از دروس مدارس و مقرر کردن حجاب برای زنان تا جایی که بتوانند به نقش سنتی و پاک خود در خانه بازگردند را در برمی‌گرفت. (۳۲) روش کار فدائیان اسلام، ترور بود. در تمام دوران نخست‌وزیری مصدق حمله فدائیان به مصدق و کاشانی ادامه یافت. حتی جدایی بعدی کاشانی از مصدق، فدائیان را به کاشانی نزدیک نساخت. از طرف دیگر فدائیان اسلام اصولاً نمی‌توانسته‌اند از همراهان نزدیک



مصدق و جبهه ملی باشند. خود مقاله‌نویس هم ادعا دارد که مصدق در جلب توجه نواب از حربه‌های گوناگونی استفاده کرد اما فدائیان با وی همکاری نکردند و درصدد ترور فاطمی برآمدند. اما

نویسنده محترم به حربه‌های مصدق در جذب فدائیان اشاره‌ای نمی‌کند. فدائیان انتظاراتی داشتند که مصدق بعلت درگیری با مسأله نفت نمی‌توانست آنها را برآورده سازد. از زمانی که مصدق اولین کابینه خود را تشکیل داد آنها به مخالفت با ترکیب کابینه

که چهار پست آن در اختیار افراد نزدیک دربار قرار گرفت برخاستند و دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل رزم‌آرا به باد انتقاد گرفتند. اما هنگامیکه طرحهایی مانند طرح تحریم

مشروبات الکلی در مجلس تصویب شد اظهار خوشنودی نمودند. ولی چون دولت نمی‌توانست همه انتظارات آنها را برآورده سازد آنها دولت و افراد آنرا در معرض تهدید و فشار قرار می‌دادند. همین توجه به حفظ ظاهر اسلام و عدم توجه آنها به

مشکلات و شرایطی که دولت با آن درگیر بود باعث شد تا در خدمت سید ضیاء‌الدین قرار گیرند. دکتر یزدی در همین رابطه می‌گوید: هنگامیکه طهماسبی از زندان آزاد شد از او پرسیدم، چرا فاطمی را ترور کردید؟ طهماسبی جواب داد، هنگامیکه پیشنهاد ترور فاطمی با اعضای گروه اصلی مطرح شد، با آن مخالفت شد. پیشنهاد دهنده با پولی که از طرف سید ضیاء‌الدین و توسط یکی از بازاریها مبلغ ۷ یا ۸ هزار تومان جوانی را مأمور ترور فاطمی کردند. (۳۳) خلیل طهماسبی ابتدا با ارسال نامه به فاطمی و هم در مصاحبه با روزنامه باختر امروز ترور فاطمی را محکوم کرد. (۳۴)

در خصوص و شأن و جایگاه فاطمی در میان نیروهای مذهبی مبارز وقت، همین بس که در زمان بازداشت مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان در دهه شصت و کشف اسنادی در خصوص وابستگی وی به بیگانگان آیه‌الله خلخالی که وابسته به فدائیان

اسلام بود، در نطق پیش از دستور مجلس، با محکوم شمردن خیانتهای بقایی و یاران او از دکتر فاطمی تجلیل کرد. (۳۵)

اینکه مقاله‌نویس ادعا دارد، نواب خواستار اداره کشور توسط پیشوایان دینی بود، باید توجه داشت که نهضت ملی اساساً ماهیتی غیر مذهبی داشت. از طرف دیگر در دهه سی روحانیت ایران از وحدت

نظری لازم برخوردار نبودند و به لحاظ عملی هم برای تشکیل حکومت و اداره جامعه برنامه‌ای نداشتند، با انجام چند ترور هم نمی‌شد انقلاب برپا کرد.

روحانیون این دوره، از ایرانیان به عنوان یک جامعه دینی (امت) سخن نمی‌گفتند و در مورد دخالت یا عدم دخالت در سیاست بین آنها اختلاف و تشتت وجود داشت.

بدنبال سوء قصد نافرجام در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شاه، آیه‌الله بروجردی طی تلگرافی صحت وجود مبارک را از خداوند مسئلت نموده و دوام سلطنت او را آرزو کرد. (۳۶)

علمای دیگری چون آیه‌الله فیض از قم، بهبهانی از تهران، زنجانی و آیه‌الله سید هبیب‌الدین شهرستانی از نجف پیامهای مشابهی ارسال و خواهان سلامت او شدند. (۳۷)

یک هفته بعد از ترور نافرجام، در حدود دو هزار روحانی از مجتهدین و علمای بزرگی همچون آیه‌الله بروجردی، فیض، صدر و خوانساری و وعاظ و طلاب کم‌آوازه‌تر در قم کنگره‌ای تشکیل دادند. در قطعنامه کنگره مزبور روحانیون از عضویت در

احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شدند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس را داشت. (۳۸) اما آیه‌الله کاشانی از محل تبعید خود واکنش نشان داد و طی اعلامیه‌ای که در لبنان منتشر کرد به تصمیم مجلس مؤسسان در مورد تفویض قدرت انحلال مجلس به شاه اعتراض نمود. با توجه به اینکه در آن زمان مراجع و علمای

دینی به سه گروه غیر منسجم تقسیم می‌شدند و هیچکدام خواستار اداره کشور از طرف علما

نمودند. فدائیان اسلام با حضور شاه و حمایت‌های خارجی از او چگونه می‌خواستند از طریق علما کشور را اداره کنند؟

میزان کینه فدائیان اسلام نسبت به مصدق در اعلامیه آنها که پس از کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق صادر شد قابل درک است. آنها در اعلامیه خود گفتند:

دیروز تهران در زیر قدمهای مردانه ارتش و مسلمانان ضد اجنبی می‌لرزید. مصدق غول پیر خون آشام، در زیر ضربات محو کننده مسلمانان استعفا کرد... تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد... (۳۹)

۲۲- به گفته نویسنده مقاله جمال امامی که وابستگی‌اش به انگلستان زبانزد خاص و عام بود مصدق را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کرد. (ص ۱۰)

نویسنده محترم باید بدانند هم شاه و هم رزم‌آرا هر کدام بعلمت حمایت مردم از مصدق بطور جداگانه درصدد بودند با او کنار بیایند. اما مصدق کسی نبود که یکی از دو طرف بتواند او را متمایل به خود نماید. شاه در آخرین هفته‌های عمر رزم‌آرا در سه نوبت جمال امامی را نزد مصدق فرستاد تا نخست‌وزیری را بپذیرد. هدف شاه آن بود تا با کمک مصدق، رزم‌آرا را شکست دهد. مصدق حاضر به همکاری با شاه نشد. شاه در یک جلسه خصوصی از علاء خواست تا به نفع سید ضیاء‌الدین از نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید. سید ضیاء در انتظار بود تا با تشکیل دولتی قوی مجلس را منحل سازد و با رهبران ملی درافتد. پس از استعفای علاء در روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس به جلسه فوق‌العاده‌ای فرا خوانده شدند. مجلس می‌بایست به یک نفر رأی اعتماد می‌داد و هر نماینده‌ای می‌توانست یک نفر را نامزد کند، آنگاه از شاه خواسته می‌شد برای نفر اول فرمان نخست‌وزیری را صادر کند. در آن لحظه سید ضیاء در دربار و در حضور شاه بود. جمال امامی چون قبلاً نیز مصدق را برای نخست‌وزیری پیشنهاد داده بود ولی مصدق آنرا رد کرده بود، وی با این تصور که باز هم قبول نخواهد کرد از او خواست تا رئیس‌الوزاری را بپذیرد. برخلاف میل امامی، مصدق پیشنهاد را پذیرفت. (۲۰)

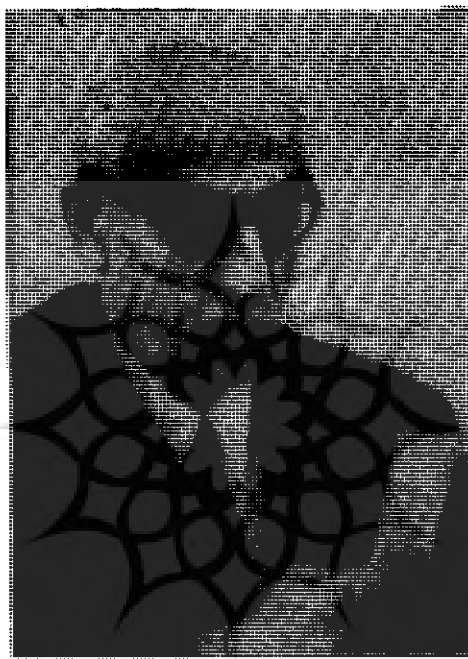
برخلاف نظر نویسنده محترم، که گفته است مصدق در پذیرش رئیس‌الوزاری شرط و شروطی نداشت، باید گفت مصدق شروط خود را بدین شرح اعلام داشت:

... من از آقای عبدالله معظمی نایب رئیس مجلس خواستم قبل از اینکه رئیس مجلس شرفیاب شود، به ایشان اطلاع دهند که نه ماده اجرایی مربوط به ماده واحده ملی شدن صنعت نفت از تصویب نگذشته باشد مرا به دربار احضار نکند. (۴۱)

شروط مصدق، شخصی نبود بلکه ملی بود و برای اعاده حقوق ملت ایران بود. مصدق اولین زمامداری بود که برای اولین بار خود را «نوکر مردم» و نماینده وابسته به آنها دانست.

۲۳- نویسنده دو بار تأکید کرده که مصدق بدون مشورت با سران جبهه ملی در انتخاب وزرا موجب

ناراحتی و کناره‌گیری آنها گردیده بود. مصدق به جز یکی دو مورد استثنایی، وزیران کابینه را از مدیران فن سالار و افراد غیر سیاسی برگزیده و برای اخذ تصمیم‌های صرفاً سیاسی به مشاوره همکاران جبهه ملی در مجلس متکی بود، او در مجلس بیشتر به این افراد نیاز داشت تا در دولت ترکیب نخستین کابینه وی بسیار محافظه‌کارانه بود، او هشت پست وزارت از جمله وزارت کشور و امور خارجه را به دولتیان عالی‌رتبه هوادار جبهه ملی واگذار کرد. ولی چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را در اختیار افراد طرفدار دربار قرار داد، یکی از دلایلی که باعث برانگیخته شدن خشم فدائیان اسلام شد همین افراد کابینه بود و آنها دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل



رزم‌آرا به باد انتقاد گرفتند. اما اینکه نویسنده محترم لیستی از وابستگان مصدق را که در دولت ۲۷ ماهه او دارای مقام و منصبی بودند جهت تحریک ذهن خواننده ارائه کرده است. خوب بود نویسنده محترم مواردی از کژبها و نامردمیهای آنها را هم می‌نوشت. با این حال زمانی که مصدق به قدرت رسید، سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرده، خودش وزارت جنگ را بر عهده گرفت و نام آن را به وزارت دفاع تغییر داد. بخشی از بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداری داد. بنیادهای خیریه سلطنتی را در نظارت دولت درآورد. شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی ممنوع کرد. اشرف خواهر دو قلوئی شاه را که علیه نهضت فعالیت می‌کرد و ادار به ترک کشور ساخت. یکصد و سی و شش نفر از افسران ارتش از جمله پانزده نفر افسر عالی‌رتبه را از ارتش اخراج کرد.

اما برای شناخت بیشتر نویسنده محترم، نظر ایشان را به بیانات آقای حسین مکی که در آخرین مصاحبه‌اش بیان کرده جلب می‌کنم. او گفته است.

... نه او خسارچی بود، نه از حقوق نخست‌وزیری‌اش استفاده کرد، بطوری که ماهانه حدود دو بیست و هشتاد هزار تومان حقوق کارکنانش را می‌داده که همگی از جیب خودش بود نه حقوق نخست‌وزیری، از اتومبیل نخست‌وزیری استفاده نمی‌کرد... چنین فردی نمی‌توانسته برای استفاده مالی نوکر اجنبی بشود... (۴۲)

در آخرین لحظات دادگشاهش، پیامی از جانب شاه به دادگاه رسید و در جلسه علنی قرائت شد. شاه در این پیام گفته بود: اگر مصدق شخصاً از او طلب بخشش کند وی را مورد عفو قرار خواهد داد.

مصدق بی‌درنگ و با خشم فراوان با گفتن «نه» این پیشنهاد را رد کرد و سه سال زندان مجرد و ده سال تبعید را تحمل کرد و در حالت تبعید از دنیا رفت تا برای همیشه زمان مصدق باشد. (۴۳)

پی‌نوشت:

- ۱- نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، ویرام، ص ۴۱۱.
- ۲- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه ایران، صص ۲۰۶-۲۱۷.
- ۳- دین و دولت در ایران، حامد الگار، ص ۲۹۳.
- ۴- همان، ص ۲۹۴.
- ۵- تشیع و مشروطیت، عبدالهادی حایری، ص ۹۱.
- ۶- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ص ۳۸۱.
- ۷- نطقها و مکتوبات مصدق در دوره ۵ و ۶ مجلس، صص ۳۱-۴۵.
- ۸- مصدق و نبرد قدرت، کاتوزیان، ص ۴۰.
- ۹- خاطرات و تألمات مصدق، دیبا، صص ۹۱-۹۲.
- ۱۰- مصدق مسائل حقوق و سیاست، ص ۱۱۷.
- ۱۱- تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال‌الدین مدنی، جلد ۱، ص ۱۶۸.
- ۱۲- مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، نجاتی جلد ۱، ص ۸.
- ۱۳- مصدق و نبرد قدرت، ص ۵۳.
- ۱۴- همان، ص ۹.
- ۱۵- مصدق و نبرد قدرت، کاتوزیان، ص ۵۶.
- ۱۶- تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد ۲، ص ۷۶.
- ۱۷- تشیع و مشروطیت، حایری، ص ۱۹۲.
- ۱۸- نفت قدرت اصول، مصطفی علم، ص ۵۶.
- ۱۹- تاریخ مختصر احزاب سیاسی، بهار، ص ۳۵۱.
- ۲۰- تاریخ ۲۰ ساله، جلد ۴، حسین مکی، ص ۱۸.
- ۲۱- مصدق سالها مبارزه و...، نجاتی، جلد ۱ ص ۲۶.
- ۲۲- مصدق مسائل حقوق و سیاست، انشار، ص ۹.
- ۲۳- نطقها و مکتوبات مصدق دوره ۵ و ۶، ص ۳۱.
- ۲۴- مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۶ فروردین ۱۳۳۳.
- ۲۵- مصدق سالها مبارزه، نجاتی جلد ۱، ص ۷۷.
- ۲۶- روزنامه مردم، ۱۲ آبان ۱۳۳۳.
- ۲۷- امید ایران، شماره ۱۱، ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۸.
- ۲۸- مذاکرات مجلس ۲۱ تیر ۱۳۳۰.
- ۲۹- روحانیت و اسرار فاش نشده، ص ۱۳۲.
- ۳۰- باختر امروز، ۱۶ تیر ۱۳۳۰ و «کاشانی پیامی به ملت».
- ۳۱- مجله ترقی، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰.
- ۳۲- اعلامیه فدائیان اسلام، صص ۱-۹۶.
- ۳۳- جامعه، دوشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۷۷.
- ۳۴- بیاد شهید فاطمی، محمد ترکمان.
- ۳۵- مجله گوناگون شماره ۳، آبان ۱۳۷۷.
- ۳۶ و ۳۷- اطلاعات ۲۰ و ۲۴ بهمن ۱۳۲۷.
- ۳۸- اطلاعات ۳۰ بهمن ۱۳۲۷.
- ۳۹- نبرد ملت ۲۹ مرداد ۱۳۳۲.
- ۴۰- خاطرات و تألمات مصدق، ص ۱۷۸.
- ۴۱- مصدق سالهای مبارزه، جلد ۱، ص ۲۶۱.
- ۴۲- دنیای سخن، شماره ۸۱، ص ۲۷.
- ۴۳- مصدق در محکمه نظامی، ص ۴۱۳.

همانطور که خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایند، آقای ابراهیم رضایی در نخستین سطور از جوابیه ارسالی خود کوشیده اند تا از کنار مسئله عضویت دکتر مصدق در جماع آدمیت به آسانی بگذرند و با توسل به این نکته که افرادی چون استاد علامه علی اکبر دهخدا هم عضو «جامع آدمیت» بوده اند، برای این تشکیلات حیثیت و ابرودست و پاکند و موضوع عضویت دکتر مصدق در آن را موضوعی کم اهمیت و «جامع آدمیت» را نهاد و سازمانی موجه و مردمی جلوه دهند. در حالی که هرگز چنین نبوده و «جامع آدمیت» یکی از زیرمجموعه های فراماسونری ایران بود که توسط میرزا عباسقلی آدمیت - یکی از نزدیکترین یاران و دنباله روان میرزا املکم خان «ناظم الدوله» به وجود آمده و به شهادت اسناد و مدارک موجود، وابسته به گرانددل اسکا تلند بود و در خدمت اجرای دستورات و برآورده ساختن اهداف و نیت استعماری دولت انگلستان قرار داشت.

این خواننده عزیز تلاش خاصی در دفاع از جریان فراماسونری ایران و تطهیر آن دارند و می کوشند تا این نکته را اثبات کنند که اعضای فراماسونری ایران در عصر مشروطیت، از انقلابیون برجسته بوده و به این ترتیب و در تحلیل نهایی، آنان را خدمتگزاران آب و خاک قلمداد می نمایند.

به استحضار این دوست عزیز می رسانیم که جریان فراماسونری ایران، از روزگار فتحعلی شاه قاجار و از زمانی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی، به عنوان نخستین فراماسونر ایرانی، عضویت این تشکیلات استعماری را پذیرفت، همواره در تلاش و تکاپو بوده است تا امکانات آن را در خدمت اجرای مطامع استعماری خود بگیرد و فراماسونرهای ایرانی، از همین میرزا ابوالحسن خان ایلچی که به عنوان اولین ایرانی، لقب ماسونی برادر بسیار ارجمند گرفت تا مهندس جعفر شریف امامی آخرین استاد اعظم در روزگار اقتدار محمدرضا پهلوی و دکتر محمود هومن به عنوان بزرگ فرمانروای با اختیار در جریان فراماسونری ایران، همگی حقوق بگیر و عامل اجرای دستورات بیگانگان در این آب و خاک بوده و هر کدام به شکلی در خدمت مطامع و اغراض استعماری قرار داشته اند.

بر اساس اسناد و مدارک موجود، کارگزاران استعماری، ماموران رجال ایرانی را به رشوه گرفتن عادت می دهند و سرگور او زلی میهماندار و مامور جذب میرزا ابوالحسن خان ایلچی، در فراماسونری، تربیتی می دهد تا حقوق و مزایای مشخصی برای میرزا ابوالحسن خان برقرار گردد و کمپانی هند شرقی مامور می شود تا ماهانه یک هزار روپیه به او پرداخت کند. برای اثبات این امر، نامه رئیس کمپانی هند شرقی خطاب به میرزا ابوالحسن خان ایلچی را عیناً نقل می کنیم:

«... ما مراتب رضامندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده اید، به استحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده و از ایشان خواستیم به عنوان

نشانه ای از علائم دوستی ما نسبت به جنابعالی، ماهیانه یک هزار روپیه در حق آنجناب منظور دارند. این مقرری تا زمانی که جنابعالی از کمک به سفیر انگلیس در تهران نسبت به حفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان مضایقه نموده اید، مرتباً پرداخت خواهد شد...»<sup>(۱)</sup>

این وضعیت درباره تمامی اعضا و سرکردگان و «آسائید اعظم» فراماسونری ایران صدق می کند و اگر ما بخواهیم در مورد هر یک سند و مدرک ارائه کنیم - که به فراوانی وجود دارد - مثنوی هفتادمین کاغذ خواهد شد.

آقای ابراهیم رضایی سعی کرده اند تا عضویت افرادی چون سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ هادی نجم آبادی و سید محمد طباطبایی در فراماسونری را دلیل حقانیت و مردمی و مترقی بودن این تشکیلات معرفی نمایند. در حالی که به هیچ وجه چنین نیست و ما با تمام احترامی که برای این حضرات و آقایان قائل هستیم، عضویت آنان در فراماسونری را در شمار اشتباهات بزرگ و نابخشودنی آنان می دانیم.

و اما در اطراف عضویت سید جمال الدین اسدآبادی در جرگه فراماسونرها، مطالب فراوانی گفته و نوشته اند و هرگاه، هر کسی می کوشیده تا علمای اسلام را متهم به آلودگی های سیاسی کند، فوراً از مسئله عضویت سید جمال الدین اسدآبادی در فراماسونری صحبت به میان می آورده است.

برای رد این ادعا، از خوانندگان عزیز و جناب آقای ابراهیم رضایی دعوت می کنیم تا نوشته فاضلان آقای شمس الدین رحمانی، با عنوان «سید جمال الدین اسدآبادی و فراماسونری» را مطالعه فرمایند. ایشان در قسمتی از این تحقیق می نویسند:

همه کسانی که درباره عضویت سید جمال در فراماسونری سخن گفته اند، به عنوان سند و مدرک، هاقبت به دو مطلب به عنوان سرچشمه و ابتدای این ادعا می رسند؛ یکی سخن تقی زاده که «نخستین کسی است که در مجله کاوه درباره عضویت سید در لژ ماسونیک ذکر مختصری کرده است. تقی زاده می گوید: ... در مصر شنیده شد که وی در آنجا در محفل فراماسونها داخل بوده و در آنجا بر ضد انگلیس حرف زده بود... دیگری در «مجموعه اسناد مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین... که از جانب دکتر علی اصغر مهدوی و دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ منتشر شد.

سخن تقی زاده با عبارات «شنیده شد» و «به نظر می رسد»، به علاوه با توجه به اصل شخصیت تقی زاده... و ماسوریت های او، ماهیت و ارزش اسناد ادعایی اش را نشان می دهد. بخصوص که لحن تقی زاده... بشدت ضد روحانیت است...

و اما درباره اسناد مهدوی و دانشگاه تهران یکی از همه مهمتر است که همان تقاضای عضویت خود سید جمال الدین

است، بقیه نوشته های است که چندان اعتباری در اثبات عضویت سید جمال در فراماسونری نمی تواند داشته باشد، مثلاً مکتوب عربی به امضای نقون سکروج از لوج کوبک الشرق خطاب به سید... که به نظر گردآورندگان اسناد از این مکتوب برمی آید که سید تقاضای... عضویت در لژ پاریس را داشته باشد و برای مذاکره حضوری با او این نامه را نوشته اند که اگر هم چنین مقصودی از این نامه برآید، نامه، نوشته لژ فراماسونری بوده و نه سید جمال، و تقاضای عضویت، معلوم نیست که به عضویت منتهی شده باشد...»<sup>(۲)</sup>

آقای رضایی در قسمت دیگری از نامه خود با نقل قول از میرزا عباسقلی خان آدمیت و با افزودن تحلیلی از فرزند ایشان دکتر فریدون آدمیت - دیپلمات مورد اعتماد و وثوق محمدرضا پهلوی و رئیس هیئت نمایندگی رژیم شاه در سازمان ملل کوشیده اند تا وجهه و حقانیتی برای این سرکرده فراماسونری در دوران مشروطیت دست و پا کنند و وی را عنصری شیفته راه آزادی و تلاشگر در راه احقاق حقوق انسانی مردم ایران معرفی نمایند. در حالی که هرگز چنین نبود. و اسناد و مدارکی در دست است که نشان می دهد میرزا عباسقلی خان آدمیت، افزون بر اینکه از طریق جریان فراماسونری و میرزا املکم خان ناظم الدوله به استعمار انگلستان پیوند می خورده، به عنوان یک «مامور نفوذی» در خدمت محمدعلی شاه قاجار و جریان استبداد صغیر قرار داشته است. به سندی در این مورد توجه فرمایید که گزارشی است از یک اجتماع مستبدین:

«نمره اول، سوم جمادی الاولی - مجلس مناقین.

سه روز پیش در رستم آباد در منزل مفاخر الملک مجلسی تشکیل یافت که من بنده همه اعضای آن را نمی شناختم. بعضی را نوکرها پرسیدم که اسامی آنها از این قرار است: مفاخر الملک، میرزا عباسقلی خان مدیر آدمیت، امین الملک، آصف الملک کرمانی، میرزا عبدالمطلب یزدی، حاجی محمد اسماعیل مغازه معین الضرب، ارشد السلطنه (برادر ارشد الدوله)، مختار السلطنه کاشی، میرزا احمدخان حیدری، امام جمعه خلخال، میرهاشم، حاجی علی اکبر پروچردی، شیخ حسن سنگلجی، سید شرفه، سیدواظ اصفهانی. پس از مذاکرات طولانی نتیجه این شد که به هر قسم باشد از اجزاء و طالبان حقوق بد بگویند و خود اظهار مشروطه خواهی کنند. میرزا عباسقلی خان گفت باید پولی ما به آدمها بدهیم که در مجالس بد بگویند و خودمان اعلانات منتشر دهیم. حاجی اسماعیل گفت «آدمها به مجالس راه ندارند. میرزای یزدی گفت مراد از «آدمها» اشخاصی باشند که در انجمن آدمیت بودند، اینکه مراد نوکرها باشند مختار السلطنه گفت، مردم شماها را نمی شناسند و حرف شما اثر می کند. میرزا عباسقلی خان آدمیت گفت، ما



اعلانات ژلاتینی نشر می‌کنیم و آدمها در مجامع می‌خوانند. مثلاً می‌نویسیم صنایع الدوله هواخواه روسها و یا حاجی نصرالله پول گرفته است، مستشار الدوله هواخواه شاه است و لذا سایر مشروطه‌خواهان را همین که دفاع آنها سوخت دیگر به حضور رسیده و نفاق میان آنها افتاده... باری حاجی محمداسماعیل متقبل شد عجالتاً ده هزار تومان خرج این کار کنند...»<sup>(۳)</sup>

اسماعیل راین در این مورد می‌نویسد:

«وقتی مشروطه در ایران اعلام شد، فراماسونری‌های مکتب ملکی... در پیرامون این دستگاه جمع شدند، جمعیتی به نام «انجمن آدمیت» تشکیل دادند که... جوانهای جاه‌طلب و روشنفکر روز را به سوی خود جلب کرد. جاذبه این انجمن به جایی رسید که محمدعلی شاه هم در آن اسم ثبت کرد و به جای پنج تومان حق عضویت، هزارا شرفی به صندوق جمعیت التقات نمود. هنوز او قصد بد خود را در حمله به مجلس را فاش نکرده بود که معلوم شد در میان استبداد و جمعیت (آدمیت) حسن ارتباطی برقرار شد ولی بمباران مجلس به این قضیه پایان داد و معلوم نشد که این مسیزاعباسقلی خان آدمیت در خدمت مشروطه بوده یا استبداد؟ تا اینکه حکومت استبداد صغیر پیش آمد و محمدعلی شاه بعد از مدتی کروفر در نتیجه مقاومت آذربایجان و قیام اصفهان، در مقام تسلیم و آشتی برآمده بود...»<sup>(۴)</sup>

اسماعیل راین پس از ذکر سند و گزارش مأمور نفوذی مستبدین دایر بر شرکت عباسقلی خان آدمیت در جلسه‌ای همراه با هواداران استبداد می‌افزاید:

«اینجاست که به انسان حیرت دست می‌دهد که آیا این همان آدمیتی است که برخی آن را بنیانگذار فکر آزادی در ایران می‌پندارند و یک کتاب در شئون مشروطه‌خواهی او می‌نویسند و یا دیگری است که نام میرزا عباسقلی خان آدمیت به خود بسته و عامل تخریب مشروطه به سود استبداد شده است؟»<sup>(۵)</sup>

به هر حال عضویت برخی آدمهای خوشنام در فراماسونری، دلیل حقانیت فراماسونری نیست. زیرا عملکرد این تشکیلات در طی حدود ۲۰۰ سال گذشته نشان داده است که راهی جز طریق تامین منافع استعماری و استکباری نرفته است.

جناب آقای رضایی در مورد علاقه به اقامت دکتر مصدق در سوئیس و ترک تابعیت ایران فقط سفسطه کرده‌اند. زیرا دکتر مصدق شخصاً نوشته‌های صریحی در این مورد دارند و در خاطرات و تالمان خود که به همت امیر افشار انتشار یافته است، به صراحت در این مورد قلم زده‌اند. از آنجا که ما عین نوشته دکتر مصدق در این مورد را در مقاله شماره گذشته کیهان فرهنگی نقل کردیم، نیازی به تکرار آن نمی‌بینم.

این خواننده محترم کیهان فرهنگی در فراز دیگری از جوابیه خود متذکر شده‌اند که نویسنده مقاله کیهان فرهنگی اصرار دارد تا کسانی را که در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده‌اند، فراماسونر و جاسوس معرفی کند. آقای رضایی در این قسمت از نوشته خود مبالغه می‌فرماید. عین نوشته کیهان فرهنگی به این ترتیب است:

«یادآوری این نکته لازم است که مدرسه علوم سیاسی تهران توسط عوامل فراماسونری ایجاد شده و حتی عده‌ای از مهره‌های سرشناس و حتی جاسوس انگلیس، نظیر «اردشیر، جی، ریپورتر» در آن به تدریس مشغول بوده‌اند.»<sup>(۶)</sup> ملاحظه می‌کنید که ما نوشته‌ایم همه کسانی که در این مدرسه تحصیل کرده‌اند، فراماسونر و جاسوس بوده‌اند و انگشت بر روی عده‌ای گذاشته‌ایم؛ که این ادعا را به صورت دلخواه طرح نکرده‌ایم، بلکه عملکرد و اسناد به جامانده از آن ایام، وابستگی آنان به فراماسونری و یا ارتکابشان به جاسوسی را اثبات می‌کنند؟ آیا اشخاصی چون محمدعلی فروغی، (ذکاءالملک رجبعلی منصور) سیرولی‌الله خان نصر، میرزا نصرالله خان، مشیرالدوله و میرزا حسن خان مشیرالملک، که در فهرست استادان این مدرسه قرار داشتند، فراماسونر نبودند؟ و آیا «اردشیر ریپورتر» که به دستگیری ژنرال «آپروفساید» فرمانده نیروهای انگلیسی در خاورمیانه - رضاخان را به سلطنت رساند، جاسوس نبود؟<sup>(۷)</sup>

برای اطلاع جناب آقای رضایی و دیگر خوانندگان عزیز کیهان فرهنگی عرض می‌کنیم که تمام این آقایان عضو لژ پیداری ایران بودند و برخی چون محمدعلی فروغی عنوان ماسونی استاداعظم راینز یدک می‌کشیدند.<sup>(۸)</sup>

از سوی دیگر، ما این مسئله را از قول خود نوشته‌ایم و آن را از نوشته افرادی که در آن روزگار را درک کرده و یا در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده بودند، نقل کرده بودیم. نکته مهم در این مورد این است که این مطلب را مرکز پژوهشهای سیاسی ایران، در فصلنامه شماره یک «بررسیهای سیاسی» مطرح و با ارائه اسنادی اثبات کرده است. آیا اقرار افرادی چون خان ملک ساسانی<sup>(۹)</sup> که خود شاگرد این مدرسه بوده و جایگاه بعدی اکثر فارغ‌التحصیلان آن در هرم حاکمیت خاندان پهلوی، برای اثبات این نکته که این تشکیلات با هدفهای خاصی از سوی عوامل فراماسونری راه‌اندازی شده است، کفایت نمی‌کند؟

نویسنده این جوابیه در فرازشم از نوشته خود، به دوران والیگری دکتر مصدق در فارس اشاره می‌کند و منکر همگامی او با عوامل و عناصر انگلیسی و فرماندهان پلیس جنوب - که توسط انگلیسی‌ها راه‌اندازی شده بود و زیر نظر انگلیسی‌ها در جهت حفظ منافع بریتانیا تلاش می‌کرد - می‌شود و متذکر می‌گردد که دکتر مصدق در این دوران تنها به وظایف والیگری خویش توجه داشته و ارتباطات جهت‌دار او با مقامات کنسولگری انگلستان در شیراز و عوامل و عناصر کمپانی هند شرقی را - که به دلیل اهمیت مناطق جنوبی ایران در راه دسترسی به آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند و دست‌اندازی به هندوستان، در فارس و مناطق جنوبی ایران مستقر بودند - را ندیده

می‌گیرد و منکر می‌شود. با هم و یکبار دیگر این اعتراف دکتر مصدق را بخوانیم و انصافاً فتوا دهیم که این نوشته چه چیزی را به ذهن متبادر می‌کند:

«... یک روز ما زورهود قونسول انگلیس آمد و به من گفت ما حکم داده‌ایم تنگستانی‌ها را تنبیه کنند. من حالم بهم خورد. گفت شما چرا حالتان بهم خورد؟ گفتم چون این صحبتی که شما کردید نه در نفع شما بود و نه در نفع ما.

گفت: توضیح بدهید! گفتم: شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیراز منفرست است، پس شما وقتی پلیس جنوب را مأمور سرکوب تنگستان بکنید، بر منفوریت آنها افزوده می‌گردد. ولی اگر من که و الهی هستم، آنها را تنبیه کنم، به وظیفه خود عمل کرده‌ام... گفت توضیحات شما مرا قانع کرد، شما کار خودتان را بکنید... بعد از چند روز من تنگستان را امن و مازور هود آمد و از من تشکر کرد...»<sup>(۱۰)</sup>

تصدیق می‌کنید که مصدق در اینجا بیشتر از اینکه در اندیشه حفظ مصالح ایران باشد، از مکر حفظ منافع انگلستان و جلوگیری از تخریب و بدنامی نیروهای تحت امر آنان نظیر پلیس استعماری جنوب بود، تاریخ نشان داده است که مصدق در دوران والیگری خود در فارس همان راهی را رفت که دایمی‌اش فرمانفرما رفته بود و به همان نهج و روش حکومت کرد که پیشینیان وابسته و فراماسونر او کرده بودند. شیوه حکومت در این ایام هیچ نقطه برجسته و نمایانی که بشود بر آن بالید، ندارد. حکومت او در شیراز بیشتر از اینکه مورد رضایت مردم باشد، مورد توجه و رضایت مقامات انگلیس بود، تا جایی که سفیر انگلستان در ایران در ماجرا دخالت می‌کند و رسماً از نخست‌وزیر کودتا، یعنی سیدضیاءالدین طباطبایی می‌خواهد تا دکتر محمد مصدق در سمت والیگری فارس ابقا نمایند. با هم این تلگراف را بخوانیم:

«سفارت، ۴ نوامبر، ۱۹۲۰ میلادی. فدایت شوم، پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخایره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند. از قرار راپرتهایی که از قونسول انگلیس در شیراز می‌رسد، حکومت معظمه در شیراز خیلی رضایت بخش بود، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست دوستانه تلگرافی به معزی الیه مخایره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف نشوند... ایام شوکت مستدام... تومان»<sup>(۱۱)</sup>

لازم به یادآوری است که این اقدامات سفیر انگلستان در شرایطی انجام می‌شود که سیدضیاءالدین طباطبایی قصد تعویض دکتر مصدق را داشت و حتی احمدشاه قاجار طی تلگرافی از مصدق خواسته بود تا کفالت امور ایالتی

فارس را به عامل نامدار انگلیسی‌ها یعنی قوام‌الملک شیرازی تفویض کند و فوراً به تهران بیاید. (۱۲)

در اینجا این نکته پیش می‌آید به چه دلیل زمانی که احمدشاه و سیدضیاء کفالت امور فارس را به یک عامل نامدار انگلیسی یعنی قوام‌الملک واگذار کرده بودند، آنها اصرار داشتند باز هم دکتر مصدق را در شیراز نگهدارند. و آیا این اصرار و ابرام در حفظ مصدق به عنوان والی فارس این نکته را اثبات نمی‌کند که دکتر مصدق خیلی بیشتر از قوام‌الملک شیرازی در خط و در جهت منافع انگلستان حرکت می‌کرده است؟

آقای رضایی در جوابیه ارسالی خود می‌نویسد: «هنگامی که دولت مقرر کرد که همه مردان ایرانی به جای کلاه یا سربند، کلاه پهلوی برسریگذارند، مصدق هشت ماه از خانه بیرون نیامد. او از معدود مردانی بود که با کشف حجاب شاه به مخالفت برخاست...»

در حالی که هرگز چنین نیست، مصدق نه تنها با تغییر لباس و با کشف حجاب مخالفت نکرد، بلکه آن را بشدت ستود و حتی مدعی شد که او خیلی بیشتر از رضاشاه خانواده‌اش را وادار به کشف حجاب کرده بوده است. مسئله کشف حجاب از مواردی است که مصدق شخصاً در مورد آن حرف زده و یادداشت‌های او در این زمینه موجود است. او می‌نویسد:

«...قبل از اینکه بتوان محترمه در ایران کشف حجاب کنند، من در اروپا با خانواده‌ام کشف حجاب کردم...» (۱۳)

این خواننده محترم از اینکه ما مصدق را در شمار حامیان رضاخان خوانده‌ایم ناراحت شده و با ذکر قسمت‌هایی از سخنان او کوشیده‌اند تا وی را مخالف رضاخان جلوه بدهند. ما هم همانند ایشان به قسمت‌هایی از سخنان ایشان، آنهم سخنانی که در سخن و سرای مجلس ایراد کرده است، اشاره می‌کنیم. او در این سخنرانی به پادشاهی رضاخان افتخار می‌کند می‌گوید:

«...شخص اول مملکت ما، پادشاه مملکت ما یک شخصی است که گوش می‌دهد و حرف خیرخواهان را اصفا می‌کند. بنده افتخار می‌کنم که پادشاه ما یک کسی است که تمام مراحل زندگی را در این مملکت طی کرده است. او می‌فهمد که شکم گرسنه هست و می‌فهمد سیر هست و می‌فهمد خیرخواهش کیست. بنده این عرایض که می‌کنم تمام از نقطه نظر خیرخواهی شخص پادشاه، نظر خیرخواهی مویطبی خودم و خیرخواهی مملکت عرض می‌کنم...» (۱۴)

آری مصدق با اینکه به هنگام طرح لایحه خلع قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان، در صف مخالفان این امر قرار می‌گیرد، اما به شهادت اکثر صاحب نظران، این مخالفت ریشه‌های چندان عمیق نداشته و تنها در سطح ویرایی و تزیین پارلمان انجام می‌شده است. چراکه اگر او در این عرصه صداقت داشت، بی‌شک سرنوشتی شبیه سرنوشت شهیدسید حسن مدرس در انتظارش بود. گروهی از

محققان عرصه تاریخ معاصر بر این عقیده‌اند از جمله نویسنده کتاب دانشجویان اعزامی به خارج در دوره قاجاریه، در شرح حال و خصوصیات دکتر مصدق می‌نویسد:

«...مصدق هوادار رضاخان بود زیرا او را اصلاح طلب ارزیابی می‌کرد...» (۱۵)

این خواننده گرامی در فراز دیگری از جوابیه ارسالی خود، دکتر مصدق را مخالف حضور مستشاران خارجی در ایران معرفی می‌کند و به مخالفت او با لایحه اختیارات دکتر میلسپو - که با هدف اصلاح امور وزارت مالیه ایران استخدام شده و از امریکا به ایران آمده بود - اشاره می‌نماید.

ما هم با این قسمت رضایی موافق هستیم و مخالفت دکتر مصدق با لایحه اختیارات دکتر میلسپو را تایید می‌کنیم. اما این خواننده عزیز از یک نکته مهم در این مورد غافل هستند و آن اینکه دکتر مصدق این مخالفت را با اشاره و هدایت رضاخان و در جهت خواست رضاخان انجام می‌داد. مدارک موجود حکایت از این دارند که رضاخان با دکتر میلسپو میانه خوبی نداشت زیرا دکتر میلسپو در برابر زیاد طلبی‌های رضاخان می‌ایستاد. رضاخان در آن زمان انتظار داشت که بخش عمده بودجه ایران در اختیار او و نیروی قزاق قرار گیرد. اما دکتر میلسپو به این امر واقعی نمی‌گذاشت. از این روی رضاخان در جهت بی‌اعتبار کردن و برکناری او تلاش فراوانی مبذول می‌داشت و می‌کوشید تا هرچه زودتر وزارت مالیه را از تحت کنترل میلسپو و یارانش خارج سازد. آخرین فصلنامه تاریخ معاصر ایران، طی مقاله‌ای درباره حسین علاء اشاراتی به اینگونه درگیری‌های رضاخان و میلسپو دارد.

بر اساس مدارک موجود رضاخان خواستار افزایش بودجه ارتش بود و میلسپو با این امر مخالفت می‌کرد. (۱۶)

یحیی دولت‌آبادی در مورد علت ناراضیاتی حکومت نظامی و دیکتاتوری رضاخان از نحوه فعالیت دکتر میلسپو و همکاران امریکایی‌اش می‌نویسد:

«میلسپو پایه کار خود را روی قانون گذارده می‌خواهد هرچه می‌کند مطابق مقررات مجلس شورای ملی بوده باشد و با حکومت نظامی و دیکتاتوری همراه نیست و نمی‌تواند همراه باشد. از طرف دیگر سرواسیه نمی‌خواهد در کنار مالیه تابع نظریات امریکاییان بوده باشد...» (۱۷)

میلسپو می‌خواست تمامی وزارتخانه‌ها به یک میزان و مساوی حقوق بگیرند. اما سردار سپه با قلدری و زورگویی تمام می‌خواست تا نیمی از درآمد کشور به وزارت جنگ و ابواب جمعی او اختصاص پیدا کند و بودجه آن هم مقدم بر تمام وزارتخانه‌ها پرداخت شود و این امر، یعنی رعایت خواست و اجرای دستورات زور و عاری از منطق و فاقد وجهه قانونی رضاخان برای دکتر میلسپو - که می‌خواست در تمام موارد بر اساس قانون عمل کند - ممکن نبود. از این روی رضاخان دست به تحریک علیه او زد و از افرادی چون دکتر مصدق خواست تا به طریقی با دکتر میلسپو مخالفت کنند و وی را از سر راه جاه طلبی‌های او بردارند. سرانجام اینگونه مخالفت‌های رضاخان و

مخالفت‌های دولت انگلستان که از رهگذر اصلاحات مالی میلسپو احساس خطر می‌کرد، موجب قطع همکاری و خروج او از ایران شد.

آقای رضایی در پایان جوابیه خود، دکتر مصدق را از این بابت که او در دوران ۲۷ ماهه حکومتش دیناری حقوق از دولت نگرفت می‌ستاید. ما هم بر همین عقیده‌ایم و اعتقاد داریم که دکتر مصدق تا زمانی که از آیت‌الله کاشانی جدا نشده بود، در مسیر مردم و توده‌ها حرکت می‌کرد. اما پس از آن به دام محافل و مجامع قدرت افتاد و نامش وجهه المصلحه سودجویی‌های گروه‌هایی چون جنبه ملی و افرادی چون شاپور بختیار و کریم سنجابی شد. احمد انواری و سیداحمد مدنی شد. افرادی که عمدتاً چهره روشن و شفافی نداشته‌اند و اکثراً پس از ۲۸ مرداد به همکاری با رژیم پهلوی پرداختند و یاسراز سفارتخانه‌های خارجی در آوردند.

ما دکتر مصدق را در شمار چهره‌های قابل اعتنا و مهم تاریخ معاصر می‌دانیم، اما با جریانهایی چون جنبه ملی - که سعی دارند نان محبوبیت مصدق را بخورند - مخالفیم و در جهت افشای آنان می‌کوشیم. ما برای مصدق احترام قائلم ولی احساسات و علاقه نباید چشم‌های ما را بر روی واقعیات ببندد و موجب شود تا ما ضعف‌های عمده او را نبینیم و گوشزد نکنیم. که مقاله کیهان فرهنگی تنها با هدف ذکر این نقاط ضعف و باهدف دادن انذار و هشدار به آیندگان تهیه و تنظیم شده بود که بدانند تاریخ بسیار سختگیر است و از کوچکترین خطا و سازش پنهان و آشکار افراد نخواهد گذشت.

### بی‌نوشت:

- ۱- اسنادوزارت خارجه انگلستان، مجلد ۱۱۸-۱۱۸، F.O. ۶۰.
- ۲- رحمانی، شمس‌الدین، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، فراماسوئری، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، سال پنجم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۵، صص ۲۳۹ و ۲۳۸.
- ۳- راین، اسماعیل، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، صص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- ۴- راین، اسماعیل، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، صص ۲۵۲.
- ۵- راین، اسماعیل، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، صص ۲۵۲.
- ۶- کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۸، صص ۴.
- ۷- برای آگاهی از نقش خرابکارانه و جاسوسی اردشیر ریورتر به کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مجموعه خاطرات ارتشبد حسین فردوست مراجعه شود.
- ۸- وزارت کشور، دفترگروه مطالعات و تحقیقات، اسامی گروهی از اعضای ژوهای فراماسوئری.
- ۹- خان ملک ساسانی، احمد، دست پنهان انگلیس در ایران، به نقل از روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۲.
- ۱۰- کی‌استوان، حسین، سیاست موازنه منفی، انتشارات روزنامه ظفر، ۱۳۲۷، جلد اول، صص ۲۳.
- ۱۱- مدنی، دکترسیدجلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۱، جلد اول، صص ۹۴.
- ۱۲- اسماعیلی، دکتر بهمن، زندگی‌نامه مصدق السلطنه، بی‌نا، بی‌جا، صص ۱۵.
- ۱۳- کی‌استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم.
- ۱۴- نقل‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، صص ۱۶۲-۱۶۳.
- ۱۵- سرمد، غلامعلی، اعزام محصل به خارج از کشور در دوره قاجاریه، چاپ اول، ذیل نام دکتر محمد مصدق.
- ۱۶- زرگر، علی‌اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، صص ۱۰۷.
- ۱۷- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، چاپ دوم، جلد چهارم، صص ۳۰۷.